

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجّه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۶ به تاریخ ۹۹/۸/۱۹

تنقیح کلام صدر المتالهین و بررسی نیاز به انبیاء در ساحت زندگی اجتماعی

خلاصه بیان مرحوم مجلسی در روایت

بحث در روایت اول باب اضطراب به حجت بود. مرحوم مجلسی فرمودند دو تقریر برای بیان استدلالی این روایت هست. یک بیان کانه بیان و مختار خودشان است که فرمودند: انسان خالق حکیمی دارد لذا او عبث و بی هدف و لغو خلق نکرده است. بعد فرمودند این هدف باید بندگی و عبودیت و معرفت باشد که امری ابدی و خالد است و الا چیزی بغیر از آن مانند دنیای فانی زودگذر، خلقت را از لغویت خارج نمی کند. و برای رسیدن به این هدف و مقام هم نیاز به وحی هست زیرا ادراکات ما در حد رسیدن به این معرفت و بندگی نیست زیرا ما در حصار حس و عقل خومان هستیم و راهی معرفتی ورای اینها نداریم.

و ادامه می دهند که این وحی به همه هم قابل اعطاء نیست و باید به کسی وحی شود که ظرفیت تلقی این وحی را داشته باشد. لذا ثابت می شود رسلی هستند که اولاً یک جنبه قدسی و فوق بشری دارند که بتوانند این وحی را تلقی کنند و بتوانند فرق وحی با القائات شیطانی را هم تشخیص دهند. و ثانیاً باید بشر هم باشد که بتواند به ما القاء و تعلیم کند و الا اگر ملک باشد باز هم دست ما به او نمی رسد. این افراد همان انبیاء و حجج الهی هستند و آنها خود را از طریق براهین و معجزات خود را به ما اثبات می کنند.

تبیین استدلال مرحوم صدر المتالهین

اما تقریر دیگر بیان مرحوم صدر است که مرحوم مجلسی هم آن را بیان کرده اند و به نحوی پسندیده اند و البته یکی از مقدمات آن را هم حذف می کنند که کانه در استدلال روایت تأثیری ندارد. ایشان فرموده اولاً خدای صانع قادری در عالم هست. ثانیاً این خدا جسم و جسمانی نیست. ثالثاً این خدا حکیم است و عالم به وجوه خیر و صلاح است. رابعاً در خلق و تدبیر واسطه دارد. خامساً ما محتاج به تدبیر او هستیم و توضیح دادند که برای معاش و معادمان نیاز به او داریم.

در توضیح این مسئله ایشان بحث معاش را مفصل توضیح می دهند که ما موجوداتی هستیم که نیازمان در اجتماع مرتفع می شود و مضطر به روابط و زندگی اجتماعی هستیم. لذا روابط و تعامل شکل می گیرد و این روابط اجتماعی نیاز به قانون و سنت عادلانه دارد. و این قانون و سنت ها را خود انسان ها نمی توانند دست پیدا کنند، زیرا هر انسانی دنبال منافع شخصی خود است و لذا این مبدا نزاع خواهد شد. لذا ما نیاز به فردی داریم که هم قانون و سنت عادلانه را فهم کند و هم بتواند آن را اجرا و اقامه کند. فردی که خودش طرف این نزاع و درگیری بر سر منافع و شهوات نباشد. و بودن چنین فردی از اهم مصالح و ضروریات زندگی بشری است و خدا به علم و حکمت خود این را می داند و این مبداً برای جعل چنین امری در عالم می شود.

مقایسه حد وسط در دو استدلال

چند نکته در این بیان قابل دقت است. نکته اول اینکه این بیان با بیان مرحوم مجلسی فرق دارد. بیان مرآه العقول بحثی است که از بالا به پایین استدلال می کند زیرا بر محور حکمت الهی که غرض خلقت است استدلال چیدمان می شود. یعنی خدایی است که حکیم است و ما را برای اغراض خالده خلق کرده است که همان معرفت و عبودیت است و این موجب نیازمندی به وحی می شود. ایشان در باب نیازمندی های معاش انسان توضیحی نداده اند.

اما استدلال مرحوم صدرا از پایین به بالاست. یعنی راهی است که از طریق نیاز ما به سمت نیاز به رسول حرکت می کند. و این نیاز انسان را هم عمدتاً در نیاز به معیشت اجتماعی و سنت عادلانه تبیین می کنند. لذا خدایی که عالم به نیازها و ضروریات ماست، این نیاز را بر طرف می کند که از اهم نیازهای ما هم هست. خدایی که نیازهای ابتدایی تر از این را برای انسان مرتفع کرده است چنین نیاز مهم و ضروری را بی پاسخ نمی گذارد.

اهمیت توجه و تتبع در بررسی نظریات بزرگان

نکته دوم اینکه این استدلال از مرحوم صدرا که اینجا منعکس شده است، در واقع برگرفته بلکه عین عبارات شفای مرحوم ابن سینا و حکمای مشاء است که در باب ضرورت انبیاء بحث می کردند. لکن باید توجه کرد که ما نمی خواهیم ادعا کنیم که ایشان اصل حرفی که در مورد نیاز به انبیاء و ماموریت انبیاء و مقامات ایشان ادعا می کند، به همین مقدار خلاصه می شود. به تعبیری ما نمی خواهیم کل نظریه ایشان را بحث کنیم که مستلزم دیدن جمیع آثار ایشان در این بحث است بلکه به بیان ایشان ذیل این حدیث اشاره کردیم.

ما این نکته را از این جهت بیان کردیم که اجحاف در حق ایشان نشده باشد و ادب نقد کردن رعایت شود. زمانی یکی از شاگردان مرحوم آیت الله بهجت نقل می کردند که گاهی ایشان یک قول را می خواستند بیان و نقد کنند، نام قائل را نمی بردند و گاهی شاگردان برای یافتن آن به زحمت می افتادند. از ایشان سوال کردیم چرا نام نمی برید؟ ایشان جواب دادند نمی دانیم آن فرد راضی به این تقریر از کلامش هست یا خیر. یعنی نسبت دادن یک قول و نظریه به یک بزرگ و عالم، باید دقیق و با انصاف باشد و برای جمع بندی کامل هم باید بقیه اقوال او دیده شود.

ما اینجا البته قصد نداریم جلسه را تبدیل به ارائه نظریات دقیق فلسفی و عرفانی کنیم که این از غرض بحث ما را دور می کند که بیشتر عمق معانی روایت باید دیده شود. لکن در بحث ضرورت و نیاز به انبیاء و حجج الهی، بزرگان ما بحث های جدی دارند که مناسب است مقداری ذیل این حدیث و بعد در جمع بندی این باب، از آنها گفتگو کنیم. محدثین و متکلمین و فلاسفه و عرفا در این مسئله حرف دارند و لذا جا دارد ذیل این ابواب که به نحوی نیاز به امام و حجت را بحث می کند، کلمات فی الجمله اشاره شود و مقایسه ای بین آنها انجام شود.

غرض از اینکار هم این است که اولاً با این مقایسه ها حرف ها تدقیق و تبیین می شوند. ثانیاً در بررسی این کلمات دنبال کنیم که کدام یک از این کلمات به متن روایت نزدیک تر است. ثالثاً با بررسی منظومه معارف اهل بیت ذیل روایات، مقایسه ای با نظام های اندیشه بشود که این نظامات علمی که موجود است در چه سطحی در مقایسه با نظام معارف روایات است. رابعاً با مقایسه معارف روایی و چارچوب های فکری فلاسفه و متکلمین و عرفا مشخص شود که چقدر ادبیات آنها کمک به فهم روایات می کند و چه جاهایی ممکن است رهن شود. در واقع اینکه عده ای قائل هستند که عمق معارف قرآن و روایات جز با خواندن مثلاً فلسفه و عرفان، بدست نمی آید، صحت این حرف هم با همین مقایسه ها، روشن خواهد شد.

نگاهی اجمالی به اقوال مرحوم صدرا در آثار دیگر

اما نکته سوم اینکه بحثی که مرحوم صدرا اینجا و ذیل این روایت بیان کرده اند، عمده بحث نیاز به قانون عادلانه برای حیات بشری است. البته ایشان بحث در باب ایمنی از عقاب را هم اینجا اشاره کرده اند ولی در توضیح مقدمه پنجم عمده بحث شان در باب زندگی اجتماعی و نیاز به قانون عادلانه است.

لکن ایشان در کتب دیگر خود به بحث نبوت مفصل پرداخته اند. مثلاً در کتاب «المبدأ و المعاد» و یا در کتاب «مفاتیح الغیب» این بحث ها را دارند. و بیش از همه در کتاب «شواهد الربوبیه» مفصل پرداخته اند و در مشهدی که برای «نبوات» قرار داده اند و در باب مقامات انبیاء و ماموریت آنها بحث های جدی و خواندنی دارند. ما هم به تناسب در

بحث هایی که مقامات اولیاء الهی و ائمه را بحث می کنیم لامحاله باید به این بحث ها رجوع کنیم و مقایسه ای انجام دهیم. ولی آن بحث ها را در اینجا که در مورد ضرورت ارسال رسل بحث می کنیم، فعلا مطرح نمی کنیم.

ولی انصاف این است که آن بحث ها، سطح دیگری از نیاز به انبیاء را مطرح می کند که خیلی بالاتر از نیاز به انبیاء برای معیشت است؛ در آنجا بحث هایی از جنس سیر فرد به سمت حضرت حق و تقرب الی الله مفصل است. نیز این نکته را مکرر بیان کرده اند که سیاست مدن، شان انبیاء است؛ برخلاف بعض حکماء که می گویند سیاست مدن شان حکیم است. و مقصودشان هم فیلسوف عمل است که به کارشناس هم ختم می شود. ولی ایشان می گویند انبیاء با این اوصاف الهی که دارند، باید سیاست مدن را بدست بگیرد و مقصودشان این است که همین اوصاف، ذیل نبی در جامعه تجلی پیدا می کند و این حرف دیگری از نیاز به انبیاء در ساحت زندگی اجتماعی را نتیجه می دهد. ایشان اینکه چنین نبی با این اوصاف اگر تدبیر کند چه جامعه ای ساخته می شود را مفصل در بحث سیاسات و عبادات بحث می کنند.

فقط بطور مثال اشاره می کنیم که ایشان در کتاب شواهد در مشهد پنجم که نبوات و ولایات را بحث می کنند، دو شاهد ذکر می کنند و در شاهد اول که بحث «اوصاف النبی و خصائصه» است، اشراقاتی را بیان می کنند. در اشراق سوم ایشان بیان کرده اند: «جوهر النبوة كانه مجمع الأنوار العقلية و النفسية و الحسية» ایشان برای انسان سه مقام حس و نفس و عقل قائل هستند کما اینکه عالم منفصل از انسان را هم سه عالم می دانند؛ عالم حس و عالم مثال و عالم عقل.

«فبروحه و عقله یکون ملکا من المقربین» یعنی به لحاظ مقامات روحانی جزو ملائکه مقربین است. «و بمرآت نفسه و ذهنه یکون فلکا مرفوعا عن أدناس الحيوانية و لوحا محفوظا من مس الشیاطین» که عالم نفس را هم عالم ذهن می دانند و می گویند در این ساحت از وجودشان هم فلک مرفوع از نفس حیوانی هستند و لوح محفوظی هستند که دست شیطان به نفس ایشان نمی رسد. «و بحسه یکون ملکا من عظماء السلاطین» در مقام حس هم پادشاه عظیم هستند.

لذا نتیجه این می شود: «فالنبي بشخصية الوحداية كانه ملك و فلک و ملک» یعنی نبی هر سه مقام را با هم دارد. «فهو جامع النشآت الثلاث بكمالها فبروحه من الملكوت الأعلى و بنفسه من الملكوت الأوسط و بطبعه من الملكوت الأسفل فهو خليفة الله و مجمع مظاهر الأسماء الإلهية و كلمات الله التامات؛ كما قال نبينا أوتيت جوامع الكلم» و از این دست بحث ها خصوصا در مقامات نبی اکرم(ص) باز هم دارند. و بیان می کنند که انبیاء مظهر جمیع اسماء الهی هستند و آنها در ملکوت همه عوالم حاضر هستند.

همچنین در اشراق سابع در بحث کیفیت اتصال نبی به عالم وحی دارند: «لما علمت أن حقائق الأشياء مثبتة في العالم العقلي المسمى بالقلم الإلهي» یعنی همه حقایق در عالم عقول هست که به بحث قلم نسبت می دهند. «و في العالم

النفسانی المسمى باللوح المحفوظ و أم الكتاب» و نیز همه آنها در عالم نفس هم هستند که همان لوح محفوظ است. «و فی الألواح القدرية القابلة للمحو و الإثبات كما قال الله تعالى يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» یعنی هر چیزی از عالم عقول تنزل به عالم نفس و افلاک می کند و از آنجا هم به لوح محو و اثبات که عالم تقدیر است تنزل می کند.

بعد در ادامه می فرمایند: «فالإنسان إذا بلغ إلى هذا المقام الرباني يطلع على ما في القضاء الإلهي و القدر الرباني و يشاهد القلم و اللوح كما حكاه النبي عن نفسه أنه أسرى به حتى سمع صرير الأقلام كما قال تعالى لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» یعنی نبی وقتی می خواهد نبی شود باید مشرف بر همه این عوالم عقول و نفس و حس شود و بر قلم و الواح احاطه پیدا کند.

هرچند این بحث های ایشان هم باید مورد بررسی قرار بگیرد و این نظامی که درست کرده اند و بحث لوح و قلم و امثال این را بر اینها تطبیق کرده اند باید بعدا در جای خود دقت شود. این همان کاری است که مرحوم علامه طباطبائی سعی کرده اند از آن دوری کنند و در مقدمه المیزان به این تذکر داده اند که نباید با نظامات اندیشه دیگری به سراغ تفسیر معارف رفت. لذا در تفسیر ایشان شما این جنس بحث ها را نمی بینید. و باید دقت کرد که این جنس بحث ها ولو جدی است و نکات خوبی هم در آن باشد ولی نباید رهزن شود و زود انسان تصور کند که الحمدلله آیات دارد معنا می شود و مقامات انبیاء تبیین می شود.

خلاصه اینکه حرف های ایشان را در بحث نیاز به قانون عادلانه در نظام اجتماعی نمی شود خلاصه کرد. بلکه در بحث های خود این را هم دارند که همین حیات بشری بستر حیات معنوی انسان می تواند باشد. البته در بحث های خود مسئله تقرب اجتماعی را ندارند ولی این را بیان می کنند که جامعه باید بستر پرستش باشد و انبیاء جامعه را بستری می کنند که تقرب انسان به خدا در آن بوجود بیاید و انسان در آن به کمال برسد.

تبیین نیاز به انبیاء در حیات اجتماعی

اما نکته چهارم در این بحث که جا دارد قدری مفصل به آن بپردازیم اینکه این استدلالی که مرحوم صدرا کرده اند که برای ضرورت بعثت انبیاء، مسئله حیات اجتماعی ما و نیاز به قانون عادلانه را مطرح کرده اند و در کتب دیگر خود هم هر جا بحث اثبات ضرورت بعثت را مطرح کرده اند شبیه همین حرف را تکرار کرده اند، این حتما یک حد نازله ای از نیاز به نبی در ساحت حیات اجتماعی است و حتما باید در آن ارتقائی رخ دهد. البته ما این حرف را به ایشان نسبت نمی دهیم ولی شاید مقصود ایشان از بحث قانون عادلانه همین بحث باشد که بیان خواهد شد.

بنظر ما در باب نظام معیشت و زندگی اجتماعی انسان باید توضیح دیگری داده شود. این درست است که ما در اجتماع خلق می شویم و انسان در خلا زندگی نمی کند و متعلق به اجتماع است؛ کما اینکه در ارض و این طبیعت هم خلق می شویم و روابطی با این طبیعت داریم و از آن بهره هایی می بریم و نیازهایی هم به یک معنی در این طبیعت هم داریم؛ لکن در طبیعت و اجتماع ما ممکن است یک حضور تبعی داشته باشیم که در اختیار ما نیست، یا اختیار ما در آن بسیار تبعی است؛ که در این سطح هم یکسری از نیازمندی های ما در همین روابط هم تامین می شود. ولی از آنجایی که ساحت اختیاری حضور ما در این طبیعت و اجتماع فراهم می شود، همین جا نیاز است که برای ما انبیاء ارسال شود. ارسال رسل برای آن حد نیازهای تبعی ما نیست بلکه در فضای قدرت اختیار ماست که انبیاء ارسال می شوند تا ما را هدایت کنند و لذا ما مکلف می شویم و مسئول هستیم.

از این نقطه است که انسان جهت گیری نسبت به خداوند متعال پیدا می کند که یا استکبار می کند یا خشوع و بندگی می کند. انبیاء یک ماموریت دارند و آن ایجاد طریق بندگی و خشوع در مقابل خداست. اگر انسان در مقابل دعوت خدا و انبیاء خشوع کند و آن را اختیار کند، وارد جامعه انبیاء می شود و در همین جامعه هم با طبیعت و اجتماع روابطش تنظیم می شود. زندگی می سازد و تمدن ایجاد می کند. در مقابل هم اگر استکبار کرد وارد جبهه شیاطین می شود و در همان فضا زندگی او شکل می گیرد. ما بر اساس همین انتخاب مان است که با طبیعت و جامعه دو جور ارتباط برقرار می کنیم.

اینها همه فرع انتخاب و اختیار ما در مقابل همین دعوت و احتجاج است. ما موجود مجبور نیستیم؛ «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» بلکه بندگی و استکبار فرع اختیار انسان معنا می شود. راه بندگی هم کفر به طاغوت و اعراض از دستگاه کفر و ایمان به خداست؛ «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ» انسان باید از دستگاه آنها خود را جدا کند و به مجموعه انبیاء پیوند بخورد. اگر این را اختیار کرد خدا سرپرستی او را به عهده می گیرد؛ «لِلَّهِ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» ولی اگر از دعوت الهی اعراض کرد و دستگاه طاغوت را انتخاب کرد، همانها سرپرست او می شوند «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»^۱

در واقع دو جهان است که ما مختار هستیم که انتخاب کنیم که در کدام زندگی کنیم. ما در لبه این دو جهان هستیم و باید انتخاب کنیم. شاید یکی از معانی آیه شریفه همین باشد که فرموده: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ

^۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۵۶ و ۲۵۷

عَمَلًا»^۲ و یا فرموده: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ»^۳

اگر انسان کفر ورزید و به سمت طواغیت رفت، یک عالم فقط حجاب است و همه نیازمندی های انسان، نیاز به مخلوقات می شود و فقط از دست زمین و آسمان و انسان های دیگر می خواهیم نیازهای مان را برطرف کنیم. اما اگر ایمان آوردیم و وارد عالم انبیاء شدیم، همه حجاب ها کنار می رود و همه چیز را از دست خدا می گیرید.

فقر به حیات اجتماعی در نسبت نیاز به خدا

به تعبیر دیگر ما فقیر هستیم و نیازمندی هایی هم داریم که شما را به سمت زندگی اجتماعی کشیده است ولی این ارتباط شما با طبیعت و اجتماع، در واقع نیاز به خداست یا نیاز به دیگران است؟! اگر خداوند متعال ذاتا ما را فقیر به مخلوقات دیگر خلق کرده باشد، تکلیف به توحید معنایی ندارد. او فقط ما را فقیر به خودش خلق کرده است؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۴ همه نیازهای ما نیاز به خداست و ابدًا فقیر به اشیاء نیستیم. نیاز به طبیعت و روابط اجتماعی همه نیاز به حق است، لکن انسان اگر خضوع کرد و با انبیاء حرکت کرد، وارد جامعه انبیاء می شود و حجب برای او کنار می رود و از دست خدا می گیرد و به خدا برمی گرداند. ولی اگر وارد جامعه شیاطین شدید سفره دیگری پهن است.

پس ما انسان طبیعت و اجتماع هستیم ولی اینکه در کدام جامعه و روابط باشیم بلکه بالاتر کدام طبیعت و اجتماع را بسازیم، مختار هستیم. اگر با انبیاء زندگی کنیم، تمام روابط انسان تبدیل به پرستش و بندگی می شود و حیات انسان همه مسجد می شود و ما هم در همه شئون مشغول به نماز هستیم. همان که در سوره مبارکه نور فرموده است که وقتی بیت النبوه در عالم برپا می شود کسانی که در آن زندگی می کنند اینطورند که: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ»^۵ یعنی همه زندگی آنها ذکر است. و شاید این آیه که فرمود: «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»^۶ به این نکته هم اشاره داشته باشد. در دعای کمیل همین تعبیر را حضرت فرمودند: «أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَقُدْسِكَ وَأَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَأَسْمَائِكَ أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً وَبِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً وَأَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَأُورَادِي كُلُّهَا وَرِدًّا وَوَاحِدًا وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا» اینها وقتی بدست می آید که با انبیاء الهی

۲ - سوره مبارکه ملک آیه ۲

۳ - سوره مبارکه انعام آیه ۱

۴ - سوره مبارکه فاطر آیه ۱۵

۵ - سوره مبارکه نور آیه ۳۷

۶ - سوره مبارکه معارج آیه ۲۳

حرکت کنید. با انبیاء همه زندگی انسان صبغه توحیدی پیدا می کند و نیازها در روابط بر محور انبیاء برطرف می شود؛ جامعه ای حول امام شکل می گیرد و پرستش اجتماعی برپا می شود. اگر هم با محور طواغیت جمع شدیم، یک استکبار و کفر و شرک و شیطنت اجتماعی شکل می گیرد.

اگر ما انسان اجتماع هستیم این نتیجه اش یک سنت عادلانه برای حیات اجتماعی نیست بلکه ساحت اجتماعی انسان، بستری برای قرب و بندگی جمعی اوست. ارسال رسل فقط برای رفع نزاع و تنظیم در روابط اکل و شرب نبوده است. انبیاء همانطور که ما را در ساحت فرد و قوای شخصی هدایت می کنند، در ساحت اجتماعی هم ما را سرپرستی می کنند. این سطح دیگری از اضطرار به انبیاء است. این اضطراری برای اکل و شرب مان نیست که اینها را صرفاً تنظیم کند بلکه اضطرار برای بندگی اجتماعی است که همه روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی او را شامل می شود.

در واقع نیاز به حیات اجتماعی حرف درستی است لکن باید دقت کرد که این نیازها را خداوند به ما داده است که از طریق آن بندگی رخ دهد. نیازها برای انسان طریق بندگی و پرستش هستند. ما اگر نیازمند نبودیم و غنی بودیم که بندگی نمی کردیم. و در واقع اینها شئون مختلف نیاز ما به خداوند متعال است؛ ما نیازی جز به خداوند متعال نداریم و در همین راستا هم به انبیاء نیاز داریم.

پس انبیاء در موضوع پرستش مبعوث شده اند و اگر بخواهیم همه زندگی مان؛ در جمیع شئون حیات مان در ساحت فردی و اجتماعی و تصرف در طبیعت صبغه الهی و بندگی داشته باشد و تصرفات مشرکانه و کافرانه نباشد، نیاز به سرپرستی انبیاء داریم. آن انسان معصومی که با آن قوای الهی و اسماء الحسنی نازل شده است جز برای بندگی و عبادت نیامده است. «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»^۷ ما برای بندگی نیاز به اسماء داریم و دعا و بندگی مختص به مناسک خاص نیست بلکه همه شئون انسان را شامل است و در همه اینها باید اسماء الهی را صدا بزنینم و ذیل انبیاء حرکت کنیم که فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^۸

زندگی و حیات اجتماعی ما هم از مهمترین ساحت های بندگی است و مقیاس پرستش اجتماعی هم فوق عبادت فردی انسان است. مانند نماز جماعت و فرادی که نماز فرادی هم نماز است ولی قابل مقایسه با نماز جماعت نیست.

^۷ - سوره مبارکه اعراف آیه ۱۸۰

^۸ - سوره مبارکه توبه آیه ۱۱۹

تنقیح قانون عادلہ در تناسبات قرب و بندگی

اینکه مرحوم صدرا فرموده اند که ما بشر اجتماع هستیم و اجتماع و زندگی جمعی نیاز به قانون عادلہ دارد تا تنظیم روابط کند، اگر مقصود ایشان از قانون عادلہ تنظیم روابط بر محور بندگی است، حرف قابل دفاعی است. یعنی عدالت مناسبات پرستش خداوند متعال است که این هم ذیل انبیاء شکل می گیرد. و در واقع این تناسبات ولایت خود حضرات معصومین علیهم السلام هم است.

بنظر ما در معنای عدل هم باید دقت کرد. عدل حرکت انسان بر محور امام است. اینکه عده ای فرموده اند که «عدل در انسان حاکم شدن قوای عاقله بر قوه شهویه و غضبیه و وهمیه» این تعریف دقیق نیست. عدالت قرار گرفتن ذیل ولایت الله و ولایت امام است. اگر همه قوای انسان ذیل امام قرار گرفت و تسلیم او باشد، این عادل است. امام کلمه عدل است؛ «تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا»^۹ لذا اگر قوای امام در وجود انسان ظهور پیدا کند و نور ایمان در همه قوای انسان منتشر و مبعوث شود، این عدل است. و خروج از عدل هم قرار گرفتن قوای انسان ذیل شیطان و نفس است. در جامعه هم دقیقاً همینطور است. جامعه ای که تناسبات ولایت الله و ولایت امام در آن حاکم شود، جامعه به عدل می رسد.

یعنی اینطور نیست که عدل یک امری است که امام فقط آن را ایجاد می کند. عدل این نیست که یک تناسبات ذاتی و مصالحی در ذات اشیاء هست و امام اینها را احیاء می کند. بلکه عدل خود امام و قوای اوست. این کلمه تامه مغیب به اندازه است که ظهور در حیات اجتماعی ما پیدا می کند، حیات ما عادلہ می شود.^{۱۰}

لذا عدل را نباید به حکومت عقل تفسیر کرد زیرا کم کم از آن این در می آید که حاکم هم باید عاقل و حکیم نظر و عمل باشد، و کم کم خودمان را حکیم می دانیم و عدل بر محور دستگاه حکمت و عقلی که خودمان تعریف می کنیم، تعریف خواهد شد. ما وقتی می گوئیم عقل، آن را بر خودمان تطبیق می کنیم و معجب می شویم. بعد هم خود را هم عرض امام قرار می دهیم و حرف او را هم نفهمیم کم کم کنار می گذاریم و می گوئیم هرچه گفتند را که نمی شود قبول کرد! لذا ما عرض کردیم که باید ابتدا کتاب الحجج را انسان بخواند تا نسبت و جایگاه عقل در کتاب العقل روشن شود.

عقل جایگاه مهمی دارد و همین است که مخاطب انبیاء بوده است. انبیاء برای مجانبین که مبعوث نشدند. لکن قرار است عقل با امام حرکت کند تا «لِيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^{۱۱} اگر ما با امیرالمومنین علیه السلام حرکت نکنیم که عقل اثاره نمی

^۹ - سوره مبارکه انعام آیه ۱۱۵

^{۱۰} - اشاره به تعبیری که در زیارت حضرت حجت آمده است که فرمود: كَلِمَتِكَ النَّامَةُ وَمُعَيَّبِكَ فِي أَرْضِكَ...

^{۱۱} - نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ص: ۴۳

شود و به فعلیت نمی رسد. گنجینه ای می شود که دست نخورده می ماند. لذا در روایت فرمود وقتی حضرت ظهور می کنند دست بر عقول می گذارند و آنها را مضاعف می کند و به کمال می رساند.^{۱۲}

خلاصه اینکه اگر عدل را تناسبات قرب و پرستش و ولایت الله و ولایت امام معنا کنیم، این حرف قانون عادلانه معنای دیگری پیدا می کند. معنایش این می شود که ما یک حیات فردی و اجتماعی داریم که در همه این ساحت ها باید عدل حاکم شود که ظهور ولایت الله در نفس و جامعه است؛ که ظهور اسماء الحسنی الهی در عالم است؛ جامعه عادلانه جامع ای می شود که امام رکن آن است «ارکان البلاد». و نفس عادلانه نفسی می شود که عناصر وجودی او با ولایت امام شکل می گیرد و نورانی به نور امام می شود «عناصر الاخیار».

با این تبیین این نکته هم بدست می آید که وقتی انسان کفر بورزد، در جامعه طاغوت قرار می گیرد و این جامعه ولو همه در کنار هم قرار بگیرند و اسم دموکراسی هم روی خود بگذارند، این یک جامعه ظالمانه و خارج از عدل است. یعنی بحث فقط حل و فصل نزاع های معیشت دنیا نیست بلکه شکل گیری جامعه بر محور بندگی است که در این جمع بر محور طاغوت شکل نخواهد گرفت.

اشاره به نکات کلیدی و عمودهای روایت

حال باید نکات کلیدی و عمودهای این روایت را مقداری تبیین کنیم و یک جمع بندی از روایت داشته باشیم. یک نکته در روایت بحث از حکمت خداوند متعال است که کانه حد وسط این برهان هم هست. باید این را بحث کنیم که این حکمت مقصود چیست و چرا انبیاء هم در این روایت به حکیم وصف شده اند و مبعوث به حکمت هم هستند.

نکته دیگر اینکه اگر روایت در مورد تعالی خدا از ما و عدم امکان ارتباط مستقیم بحث شده است این آیا بحث عدم قدرت خدا و محال بودن ارتباط است یا بحث دیگری دارد.

نکته دیگر اینکه آنچه انبیاء الهی برای بشر آورده اند که در روایت تعبیر به مصلحت و منفعت و بقاء و فناء شده است این چه معنایی دارد. اینکه حجج الهی ما را دلالت به مصالح می کنند این چه معنایی دارد و آیا مقصود مصالح دنیاست و فناء و بقاء هم مقصود همین حیات مادی ماست یا چیز دیگری است. مثلاً صوم مسیر سلامتی بدن است یا بحث های دیگری است و فناء و بقاء را در حد ایمانی و خروج از حیا دنیا باید تعریف شود.

^{۱۲} - کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص: ۶۷۵

نکته دیگر هم اینکه انبیاء و حجج برای احتجاج امر و نهی دارند و سوال این است که این امر و نهی نسبتش با این دلالت به مصالح چیست و اصلاً چرا اولیاء الهی امر و نهی دارند و بلکه چرا خداوند امر و نهی کرده است. آیا بحث بر سر ارشاد به همان مصالح است یا اینکه مسئله دیگری است که در کلام و علم اصول بزرگان ما بحث‌هایی دارند. در ضمن نسبت بین امر و نهی اولیاء الهی با امر و نهی خدا چیست و همان را ابلاغ می‌کنند و یا چیز بیشتری هم هست. به تعبیر اینکه فرمود «المظهرین لامرالله و نهیه» چه معنایی دارد.

نکته بعدی هم اینکه این انبیاء الهی و حجج اگر دو ساحت بشری و قدسی برای آنها باید باشد این به چه دلیل است و روایات ما چطور این بحث را توضیح می‌دهد.

اما نکته بسیار مهمی که باید در این روایت قدری گفتگو کنیم خود بحث احتجاج است که در کلام مرحوم مجلسی هم این مسئله خیلی باز نشده است. چون بحث در این روایت مسئله امور اختیاری ماست. اگر حکمت و مصلحتی در عالم بوده است خداوند متعال جبری که نمی‌خواسته ما را به آن غرض و هدف برساند بلکه این مسیر در آن بحث اختیار ما دخیل بوده است. نسبت هدایت اختیارات است که حجت و احتجاج لازم دارد. لذا باید قدری در مورد این نکته بحث کنیم که شاید عمود اصلی این روایت هم هست. والحمدلله...